

بررسی انتقادی نظریه تطابق معارف برهان و عرفان با قرآن (نقد و بررسی نظریه حکمت متعالیه در روش کشف معارف دینی).

محمداسحاق عارفی (نویسنده مسئول)، دکتری فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران.
eshagharefi43@gmail.com

میرزا حسین مهدوی، دانش آموخته سطح پنج جامعه المصطفی. mirzahosseinmahdavi@gmail.com

چکیده

تعیین و تبیین روش کشف معارف دینی و شیوه ارزیابی آن‌ها از مسائل مهم دین‌شناسی است. در این باره این سؤال مطرح است که آیا معارف بشری غیر دینی در فهم و کشف معارف دینی نقش دارد یا خیر؟ در پاسخ به این مسئله از سوی دانشمندان اسلامی دیدگاه‌های گوناگون پدید آمده است. بر اساس برخی دیدگاه‌ها معارف بشری هیچ نقشی در کشف معارف دینی ندارند و طبق دیدگاهی دیگر همه معارف بشری در این باره موثرند؛ دیدگاه دیگری نیز بر تباین و جدایی معارف دینی از فلسفه و عرفان تأکید دارد. یکی از دیدگاه‌هایی که در پاسخ به این مسئله طرفداران زیادی را پیدا کرده است، دیدگاه حکمت متعالیه است؛ طبق این دیدگاه نه تنها فلسفه و عرفان که از علوم بشری به شمار می‌آید در کشف معارف دینی نقش دارد، بلکه برهان (فلسفه)، عرفان و قرآن یکی بوده و محتوای فلسفه و عرفان با محتوای قرآن کریم انطباق دارند. در این نوشتار با روش توصیفی-تحلیلی این دیدگاه از جهات مختلف مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

کلید واژه: حکمت متعالیه، کشف معارف دینی، روش، اتحاد برهان و عرفان با قرآن.

مقدمه

یکی از مسائلی که در تاریخ تفکر اسلامی مورد بحث و گفتگوی دانشمندان مسلمان بوده این است که انسان با چه روشی به سراغ دین و مدعیات دینی برود و چگونه صحت و سقم معارف دینی را ارزیابی کند؟ آیا معارف بشری غیردینی در کشف معارف دینی نقش دارد یا اینکه نه تنها ارتباطی بین معارف دینی و معارف بشری وجود ندارد، بلکه بین آن دو تنافی نیز برقرار بوده و شرط تحقق معارف دینی دوری از معارف بشری غیردینی است؟ و اگر ارتباط بین آن دو برقرار است این ارتباط چگونه است آیا معارف دینی با همه معارف بشری ارتباط دارد یا با برخی از آنها؟ به هر حال کیفیت این ارتباط چگونه است؟ آیا ارتباط مزبور به گونه‌ای است که با تحول معارف بشری معارف دینی متحول میشود یا کیفیت ارتباط به گونه‌ای دیگر است؟

در پاسخ به پرسشهای یاد شده دیدگاه‌های متعدد و متضادی پدید آمده اند؛ برخی از دیدگاه‌ها به جداسازی معارف دینی از معارف بشری تأکید دارد، طبق این دیدگاه معارف بشری هیچ ارتباطی با معارف دینی ندارد بلکه تباین کلی با آن دارد و شرط کشف معارف دینی دوری از معارف بشری است. « لا جامع بین علوم بشریه والعلوم الجدیدة الاهیة فی شی من الاشیاء » (میرزا مهدی اصفهانی، ۱۳۸۶: ۶۱). هیچ گونه اشتراک و ارتباطی بین علوم الهی و علوم بشری نیست و در هیچ امری این دو با یکدیگر اشتراک ندارند. «و به

يظهر المبانيه بينها وبين علوم البشريه» (همو، ۱۳۸۷: ۷۶). و با آنچه گفته شد آشکار میگردد که تباین کلي بين علوم الهي و علوم بشري برقرار است.

دیدگاه دیگر در مقابل دیدگاه پیشین، به ارتباط کامل معارف بشري غير ديني با معارف ديني تاکيد دارد. طبق این نظریه ارتباط معارف ديني با معارف بشري به گونه اي است که با تحول آنها، معرفت ديني متحول میشود و با قبض و بسط در آنها، معارف ديني قبض و بسط مي يابد «اگر معارف بشري غير ديني دچار قبض و بسط شود، فهم ما از معارف ديني نیز لاجرم دچار قبض و بسط خواهد شد این قبض و بسط گاه خفيف و خفي است و گاهي شديد و قوي» (سروش ۱۳۷۳: ۱۱۷ و ۳۳۰) بر اساس این دیدگاه کسب علوم نوین بشري براي کشف معارف ديني متناسب با نیازهاي عصر، يك امر ضروري قلمداد مي شود؛ بنابراین، عالمان ديني براي اینکه پاسخگوي نیازهاي عصر خود باشند باید معارف ياد شده را فرا بگیرند، در غير این صورت معارف ديني بدست آمده ناقص بوده و پاسخ پرسشهاي عصر از چنین معارفي حاصل نمي شود. (همان ۲۰۱)

دیدگاه دیگر، جداسازي روش قرآن را از روش فلسفه و عرفان مورد توجه قرار داده و به تفکیک روش قرآن از روش فلسفه و عرفان تاکيد دارد. طبق این دیدگاه در طول تاريخ سه مکتب شناختي وجود داشته است: روش قرآن، روش فلسفه و روش عرفان. (حکيمي، ۱۳۹۳: ۴۴) بر اساس این نظریه معارف ناب و خالص قرآني هنگامی پدید مي آید که روش قرآن را از روش فلسفه و عرفان جدا نماییم. «این مکتب به جز جداسازی سه جریان شناختي از یکدیگر، بعد دیگری نیز دارد و آن بیان معارف ناب و سره قرآني است بدون هیچ گونه امتزاجي و التقاطي» (همو، ۱۳۹۳: ۱۵۹). تفکیک در تفسیردین نسبت به فلسفه و عرفان جوهر مکتب تفکیک است (همو، ۱۳۹۱: ۲۹۰).

در برابر نظریه پیشین، نظریه دیگری پدید آمده است در این نظریه نه تنها فلسفه و عرفان در کشف معارف ديني نقش قابل توجه دارد، بلکه بر مطابقت معارف برهانی و عرفانی بشری با معارف وحیانی تأکید می‌ورزد. این نظریه از سوی ملاصدرا مطرح شده است. او به همین جهت، فلسفه خود را متعالی و برتر از فلسفه‌های پیشین دانسته و «حکمت متعالیه» نام نهاده است؛ چرا که در فلسفه‌های پیشین یا تنها به برهان اکتفا شده است، مانند فلسفه مشاء، یا برهان و عرفان هر دو مورد توجه قرار گرفته اند، لکن از قرآن سخن به میان نیامده است، مانند فلسفه اشراق؛ اما در فلسفه صدرا، علاوه بر برهان و عرفان، قرآن نیز مورد توجه قرار گرفته و برای اثبات مطابقت این سه طریق با یکدیگر از جهات مختلف استدلال شده است.

این نظریه دانشمندان زیادی را بسوی خود جلب کرده است. در این نوشتار پس از توضیح و تبیین نظریه یاد شده به نقد و بررسی آن می‌پردازیم.

پیشینه بحث

تا آنجا که جستجو کردیم پیشینه ای در خصوص این موضوع نیافتیم، بسیاری از مقالاتی که درباره حکمت متعالیه منتشر شده ارتباطی با موضوع این نوشتار ندارند، مهمترین آن ها این است:

۱. فلسفه حکمت متعالیه، حسن پناهی آزاد، قبسات شماره ۳۹ و ۴۰، ۱۳۸۵ ش. در این مقاله به چستی حکمت متعالیه، قلمرو آن، عوامل تاسیس آن پرداخته شده و وجه اشتراک و افتراق حکمت متعالیه با حکمت مشاء، اشراق، حکمت یمانی، کلام و عرفان نظری بیان شده است. همان گونه که آشکار است، این مقاله ارتباطی با نوشتار حاضر ندارد.

۲. تعیین معرفتی فلسفه ملاصدرا و نقد دو دیدگاه، عبدالله صلواتی حکمت و فلسفه، سال یازدهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۴ ش.
در این مقاله به دو مطلب پرداخته شده: بیان ویژگی های حکمت متعالیه و پاسخ به دو اشکال نسبت به فلسفه ملاصدرا.

اشکال اول این است که فلسفه ملاصدرا در حد کلام تنزل یافته و هویت کلامی دارد. اشکال دوم اینست که حکمت متعالیه در مقام گردآوری متنوع و در مقام داوری منحصر برهانی است و هیچ گاه از قرآن و عرفان به جای برهان استفاده نکرده است، در این مقاله از این دو اشکال پاسخ داده شده است. ناگفته پیداست که این مقاله ارتباط با نوشتار حاضر ندارد.

۳. بررسی و نقد آرای مخالفان و موافقان ملاصدرا، منوچهر پزشکی، بهمن ۱۳۹۲ ش. در این مقاله به تاریخ زندگی ملاصدرا اشاره شده به آرای مخالفان و موافقان به صورت کلی پرداخته شده اشکال مخالفان نوعاً به التقاطی بودن فلسفه ملاصدرا است موافقان به امتیاز فلسفه ملاصدرا نسبت به فلسفه های دیگر اشاره کرده است و در این مقاله از فلسفه ملاصدرا دفاع شده است. همانگونه که معلوم است این مقاله نیز با موضوع مقاله حاضر ارتباط ندارد.

تنها مقاله ای که از نظر ظاهر عنوان نزدیک به این موضوع است مقاله ای به عنوان «روش شناسی حکمت متعالیه» است که احمد ترابی آن را تدوین کرده و مجله معرفت فلسفی آن را منتشر کرده است. در این مقاله به روش حکمت متعالیه در باب هستی شناسی پرداخته شده است و جنبه سلبی و ایجابی این روش بر اساس سخنان ملا صدرا توضیح داده شده است. مقصود از جنبه سلبی در این مقاله این است که عقل و مکاشفه هر کدام به تنهایی برای درک حقایق کافی نیست و مراد از جنبه ایجابی این است که برای درک حقایق، فلسفه، عرفان و قرآن باید در کنار یکدیگر قرار گیرند. مهمترین نکته ای که این مقاله بر آن تاکید کرده این است که محتوای حکمت متعالیه بدیع نیست و پیشینه در حکمت اشراق دارد.

همانگونه که پیداست موضوع مقاله مزبور و محتوای آن ارتباطی با موضوع این نوشتار ندارد؛ زیرا در مقاله یاد شده مبانی حکمت متعالیه در باب هستی شناسی به صورت کلی توضیح داده شده و هیچ اشاره ای به صحت و سقم و ضعف و قوت این روش نشده است؛ اما در نوشتار حاضر به بررسی روش حکمت متعالیه در خصوص کشف معارف دینی پرداخته شده و پس از توضیح مختصر از جهات مختلف نقد و بررسی شده است. به علاوه همه این ها، توضیحی که در این نوشتار درباره مبانی یاد شده آمده غیر از توضیح مقاله مزبور است؛ در این مقاله جهت ایجابی و سلبی به یک معنا در نظر گرفته شده و در نوشتار حاضر به معنای دیگر.

توضیح و تبیین نظریه

قبل از توضیح این نظریه پرداختن به يك مطلب ضروري به نظر ميرسد و آن اينكه درباره كشف معارف ديني از طريق فلسفه و عرفان دو مسئله قابل طرح است:

فلسفه و عرفان اسلامي چه نقشي در كشف معارف ديني دارد؟

فلسفه و عرفان چه نسبتي با قرآن دارد؟

حاصل مسئله اول اينست كه تفكر و استدلالهاي فلسفي و منطقي نقش كليدي در كشف معارف ديني دارد؛ زيرا اصول بنيادين اسلام مانند اصل وجود خداوند، اوصاف كمالي او، منزّه بودن او از نقص، لزوم بعثت انبياء و اصل معاد تنها از اين طريق به اثبات ميرسد. اما مكاشفات عرفاني در مقام ثبوت عالي ترين منبع معرفت ديني به شمار مي آيد؛ زيرا اگر كسي معارف ديني را از طريق

کشف و شهود رحمانی و علم حضوری دریافت کند، در واقع با بالاترین معرفت دست یافته است. اما در مقام اثبات طریق مزبور نه تنها برای دیگران ارزش قابل توجه ندارد بلکه برای کشف کننده نیز چنین است؛ زیرا تشخیص و تمییز مکاشفات رحمانی از القائنات شیطانی و تخیلات نفسانی بسیار دشوار است. این مسئله در عین اینکه از مهمترین مسائل روش شناسی معارف دینی به شمار می آید از موضوع این نوشتار خارج است.

اما مسئله دوم موضوع این نوشتار را تشکیل می دهد، لذا پس از تبیین و توضیح آن به نقد و بررسی آن می پردازیم.

ملاصدرا درباره تطابق عقل و شرع یا فلسفه و نقل، نخست به جهت ایجابی آن اشاره می کند و می گوید عقل و شرع همان گونه که در همه مسائل فلسفی با یکدیگر مطابقت دارند، درباره تجرد نفس نیز چنین اند: «فلنذكر أدلة سمعية لهذا المطلب حتى يعلم أنّ الشرع والعقل متطابقان في هذه المسألة كما في سائر الحكميات». (ملاصدرا ۱۴۱۹ ق: ۳۰۳/۸) او سپس جهت سلبی قضیه را یادآور می شود و اظهار می دارد که هرگز احکام و حیانی و شریعت حقّ الهی با احکام عقلی یقینی و ضروری منافی و معارض نخواهد بود. فلسفه ای که احکام و قوانین آن با کتاب و سنت منافات داشته باشد، محکوم به نابودی است: «حاشی الشریعة الحقّة الإلهیة البیضاء أن تكون أحكامها مصادمة للمعارف الیقینیة الضروریة وتبّاً لفلسفة تكون قوانینها غیر مطابقة للکتاب والسنه». (همان)

او در جای دیگر می گوید: بارها تأکید کرده ام که فلسفه با شریعت حقّ الهی مخالف نیست و مقصود هر دو یکی است. کسانی که نتوانستند مطابقت آن دو را درک کنند، معتقد به مخالفت آن ها شدند. تطبیق برهان با قرآن برای کسی میسر است که مورد تأیید الهی، و کامل در علوم حکمی و مطلع بر اسرار نبوی باشد، اما کسانی که از امور یادشده محروم اند، توانایی تطبیق را نخواهند داشت: «قد أشرنا مراراً إلى أنّ الحکمة غیر مخالفة للشرایع الحقّة الإلهیة بل المقصود منهما شیء واحد... وإّما یقول بمخالفتهما فی المقصود من لا معرفة لتطبیق الخطابات الشرعیة علی البراهین الحکمیة ولا یقدر علی ذلك إلا مؤید من عند الله کامل فی العلوم الحکمیة مطلع علی الأسرار النبویة». (همان: ۳۲۷-۳۲۶) در هر حال، هر کس با عقل سلیم خود توجه و تأمل کافی نماید و با دیده انصاف و بدون عناد و انحراف بنگرد، مطابقت آن ها را با یکدیگر می بیند. (همان: ۳۲۷)

از مباحث یادشده این مطلب به دست می آید که مطابقت معارف فلسفی با معارف دینی از نظر ملاصدرا امری انکارناپذیر است. او مطابقت آن دو را با عرفان این گونه بیان می کند که معارف اهل عرفان همواره مطابق با برهان است و هیچ گاه مخالف با آن نخواهد بود. نباید کسی گمان برد که معارف اهل عرفان و اصطلاحات و کلمات رمزآلود آن ها خالی از برهان و امری تخمینی و تخیلی است. مشکل کسانی که معارف عرفان را مطابق با معارف برهان نمی دانند، این است که از درک معارف عرفانی عاجز بوده اند، وگرنه مرتبه مکاشفات عرفانی در افاده یقین فوق مرتبه براهین است:

«إیّاك و أن تظنّ بفطانتك البتراء أنّ مقاصد هؤلاء القوم من أكابر العرفاء واصطلاحاتهم وکلماتهم المرموزة خالیة عن البرهان من قبیل المجازفات التخمینیة أو التخیلات الشعریة، حاشاهم عن ذلك وعدم تطبیق کلامهم علی القوانين الصحیحة البرهانیة والمقدّمات الحقّة الحکمیة ناش عن قصور الناظرین وقلة شعورهم بها... وإّلا فمرتبة مکاشفاتهم فوق مرتبة البراهین فی إفادة الیقین». (همان، ۳۱۵/۲)

سخنان نقل شده آشکارا حاکی از آن است که ملاصدرا معتقد به تطابق قرآن، برهان (فلسفه) و عرفان با یکدیگر است؛ زیرا بر اساس سخنان پیشین، برهان و فلسفه مطابق با قرآن است و طبق سخنان فعلی، عرفان و شهود مطابق با فلسفه و برهان است. در نتیجه،

قرآن، برهان و عرفان با یکدیگر تطابق دارند. به دیگر سخن، عبارات پیشین بیانگر صغرای مسئله است و عبارات فعلی بیانگر کبرای آن. اصل استدلال این گونه است: قرآن و سنت مطابق با فلسفه و برهان است و فلسفه و برهان مطابق با شهود و عرفان است. پس قرآن و سنت مطابق با شهود و عرفان است.

علامه طباطبایی نیز دیدگاه ملاصدرا را در این باره مورد تأیید قرار داده است:

"این دور از انصاف و ستمی آشکار است که بین ادیان آسمانی و فلسفه الهی جدایی بیفکنیم... اصولاً بین روش انبیا در دعوت مردم به حق و حقیقت و بین آنچه انسان از طریق استدلال درست و منطقی به آن می‌رسد، فرقی وجود ندارد. تنها فرقی که هست، عبارت از این است که پیغمبران از مبدأ غیبی استمداد می‌جستند و از پستان وحی شیر می‌نوشیدند... این منطق قرآن است که می‌گوید: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» (یوسف: ۱۰۸). «بگو این است راه من که با بصیرت تمام و بینش همه جانبه به سوی خدا می‌خوانم خود و پیروانم را». پس دین هدفی جز این ندارد که می‌خواهد مردم به کمک استدلال و با سلاح منطق عقلی و به نیروی برهان که فطرتاً به آن مجهزند، به شناخت حقایق جهان ماورای طبیعت نایل آیند و این همان فلسفه الهی است. پس شما خواننده عزیز را کنید آن سخنان پوچ و واهی‌ای را که برخی از اروپاییان اظهار داشته و عده‌ای از ما هم آن را پسندیده‌اند. آنان اصرار دارند اثبات کنند که دین در مقابل فلسفه قرار دارد و این دو با هم در برابر علم که متکی به حس و تجربه است، واقع‌اند... شما خواننده بایستی این حرف‌ها را رها کنید و باور نمایید که دین حقیقی مردم را جز به فلسفه الهی نمی‌خواند و این دو کاملاً وحدت هدف دارند و آن اینکه انسان از روی دلیل عقلی به عالم ماورای طبیعت یقین و علم پیدا کند." (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۱-۱۴)

او در جایی دیگر درباره همگرایی تفکر فلسفی و معارف پیشوایان معصوم می‌گوید: تفکر فلسفی نیز راهی است که رسایی آن را قرآن کریم تصدیق می‌نماید... (همان) چنان که عامل مؤثر در پیدایش تفکر فلسفی و عقلی در میان شیعه... ذخایر علمی بوده که از پیشوایان شیعه به یادگار مانده، عوامل مؤثر در بقای این طرز تفکر در میان شیعه نیز همان ذخایر علمی است که پیوسته شیعه به سوی آن‌ها با نظر تقدیس و احترام نگاه می‌کند و برای روشن شدن این مطلب کافی است که ذخایر علمی اهل بیت را با کتب فلسفی که با مرور تاریخ نوشته شده، بسنجیم؛ زیرا عیاناً خواهیم دید که روزه‌روز فلسفه به ذخایر علمی نام‌برده نزدیک‌تر می‌شد تا در قرن یازدهم هجری تقریباً به همدیگر منطبق گشته و فاصله‌ای جز اختلاف تعبیر در میان نمانده است. (همان: ۹۹)

استاد حسن‌زاده آملی نیز مطابقت قرآن، برهان و عرفان را امری مسلم دانسته و کتابی در این باره به نام «قرآن، برهان و عرفان از هم جدایی ندارند» نوشته است. او در پایان مقدمه این کتاب گفته است: «در راه کسب معارف هم منطق و برهان می‌باید و هم شهود و عرفان. برهان و عرفان توأمانند که از یک پستان شیر می‌خورند و حقایق معارج عرفانی، تفسیر انفسی قرآن کریم‌اند». (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۴: ۱۶)

فصل چهارم کتاب مزبور این چنین نام‌گذاری شده است: «دین الهی و فلسفه الهی یکی است». (همان: ۵۵) برخی مطالبی که در این فصل و فصل‌های دیگر آمده، از این قرار است:

«سبک و اسلوب عبارات مفسران و شارحان به حکم فطرت انسانی بر شعور استدلال، لسان صدق است که دین الهی همان فلسفه الهی است و توهم جدایی آن دو از یکدیگر خارج از مسیر فطرت عقل و ادراک انسانی است. (همان: ۶۳-۶۲) حکیم گوید: حکمت معرفت نفس است و عارف گوید: عرفان معرفت نفس است و شارع قول هر دو را امضا فرموده است. از این سخن نتیجه

حاصل گردد که قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند و آن که میان دین الهی و فلسفه الهی جدایی می‌انگارد، از خامی و بدگمانی و بداندیشی خود اوست». (همان: ۸۱)

نقد و بررسی

قبل از بررسی این نظریه مطلب قابل یادآوری اینست که موضوع بحث، معارف دینی است که فلسفه، عرفان و قرآن درباره آن سخن گفته است؛ بنابراین مواردی که اختصاص به عقل و فلسفه دارد و نقل در آن راه ندارد از موضوع بحث خارج است مانند اثبات اصل وجود خدا، اوصاف کمالی او، ضرورت بعثت انبیاء. همچنین مواردی که اختصاص به قرآن و نقل دارد و عقل و فلسفه در آن راه ندارد از موضوع بحث خارج است مانند جزئیات عالم برزخ و معاد. اما اصل معاد مسلماً در موضوع بحث داخل است، ولی معاد جسمانی براساس برخی دیدگاه‌ها (عارفی، ۱۳۹۱) و همچنین عینیت بدن دنیوی و اخروی طبق برخی دیدگاه‌ها (موسوی، ۱۳۹۸) جزء موضوع بحث می‌باشد. پس از یادآوری مطلب مزبور به نقد و بررسی نظریه یادشده می‌پردازیم برای بررسی آن نخست چکیده آن را یادآور می‌شویم. این نظریه به دو تعبیر بیان شده است:

۱. قرآن، برهان و عرفان یکی‌اند (فلسفه اسلامی و عرفان اسلامی با قرآن کریم یکی‌اند).

۲. قرآن، برهان (فلسفه اسلامی) و عرفان با یکدیگر مطابقت دارند.

اگر به ظاهر سخن اول، توجه شود، پذیرفتنی نخواهد بود؛ زیرا برهان و عرفان امور بشری و محصول افکار انسان‌های عادی‌اند و خالی از نقص و اشتباه نیستند، در حالی که قرآن کریم امری الهی است و از خداوند علیم و حکیم و قادر مطلق صادر شده و خالی از هر نوع نقص و محفوظ از هرگونه خطاست.

اما درباره سخن دوم معانی گوناگون و احتمالات مختلف قابل تصورند منشا این معانی و احتمال‌ها واژه‌ی قرآن کریم و کلمه‌ی فلسفه و عرفان هستند. نسبت به واژه‌ی قرآن کریم دو معنا و احتمال متصور اند :

۱) محتوای واقعی قرآن کریم که محصول وحی الهی است

۲) محصول فهم عالمان دینی از قرآن کریم که درضمن کتاب‌های تفسیری منتشر شده است.

در کلمه فلسفه و عرفان سه معنا و احتمال متصورند :

۱) همه مسائل فلسفه و عرفان اسلامی که درضمن کتاب‌های فیلسوفان اسلامی و عارفان مسلمان تحقق یافته اند ؛

۲) مسائل فلسفه و عرفان اسلامی که تنها از طریق کتاب‌های پیروان حکمت متعالیه منتشر شده اند ؛

۳) تنها مسائل فلسفی مبتنی بر بدیهیات و کشف و شهود رحمانی .

اگر دو معنای قرآن کریم را با سه معنای فلسفه و عرفان بسنجیم شش احتمال به صورت زیر پدید می‌آید :

۱. فلسفه اسلامی و عرفان اسلامی که به منزله شاخه‌هایی از علوم بشری پدید آمده و در ضمن کتاب‌های فلسفی و عرفانی فیلسوفان و عارفان مسلمان مانند اشارات، اسفار، فصوص و فتوحات و امثال آن‌ها ظهور یافته‌اند، با وحی الهی و محتوای واقعی قرآن کریم مطابقت دارند.

۲. تنها فلسفه و عرفانی که در ضمن کتاب‌های فلسفی و عرفانی پیروان حکمت متعالیه تحقق یافته‌اند با وحی الهی و محتوای واقعی قرآن کریم مطابقت دارند.

۳. فلسفه و عرفان اسلامی که در کتاب‌های فیلسوفان مسلمان ظهور یافته‌اند، با محصول فهم عالمان دینی از قرآن که در ضمن کتاب‌های تفسیری بیان شده است، تطابق دارند.

۴. خصوص فلسفه و عرفانی که در کتاب‌های فلسفی و عرفانی پیروان حکمت متعالیه تحقق یافته‌اند با محتوای کتاب‌های تفسیری تطابق کامل دارند.

۵. استدلال‌ات فلسفی و برهان‌های منطقی که بر بدیهیات استوارند و کشف و شهود رحمانی، با محتوای کتاب‌های تفسیری تطابق کامل دارند.

۶. مسایل و استدلال‌های فلسفی مبتنی بر بدیهی و کشف و شهود رحمانی، با محتوای واقعی قرآن کریم تطابق دارند.

معنای اول و دوم پذیرفتنی نیستند؛ زیرا بی‌شک همه معارف کتاب‌های فلسفی و عرفانی چه همه‌ای کتاب‌های فلسفه اسلامی و چه خصوص کتاب‌های پیروان حکمت متعالیه با محتوای واقعی قرآن کریم مطابقت ندارند بلکه برخی از آن‌ها مطابق و برخی دیگر مخالف با آن هستند. دلیل این مدعا همانگونه که قبلاً اشاره شد این است که قرآن کریم از جانب خدای غنی مطلق، عالم مطلق، قادر مطلق و حکیم و خیرخواه مطلق است نازل گردیده است و در آن هیچ گونه خطا و اشتباهی متصور نیست؛ بنابراین محتوای قرآن کریم محفوظ از هر گونه خطا و معصوم از هر نوع اشتباه است برخلاف کتاب‌های فلسفی و عرفانی که از انسان‌های عادی صادر شده و خالی از خطا و اشتباه نیستند؛ بنابراین، ممکن است برخی محتوای کتاب‌های فلسفی و عرفانی مطابق با واقع و مصون از خطا بوده و منطبق با محتوای قرآن کریم باشند و برخی دیگر از محتوای آن‌ها ممکن است خطا و اشتباه بوده و مخالف با محتوای واقعی قرآن کریم باشند.

معنای سوم (فلسفه و عرفان اسلامی با محتوای کتاب‌های تفسیری مطابقت کامل دارند) نیز پذیرفتنی نیست و محتوای کتاب‌های فلسفی و عرفانی در بسیاری از مسائل با محتوای کتاب‌های تفسیری مخالف است؛ دلیل این مدعا تا حدودی آشکار است؛ زیرا اولاً در بسیاری از مسائل محتوای کتاب‌های فلسفی و عرفانی با یکدیگر انطباق ندارند تا چه رسد به انطباق کامل آن‌ها با محتوای کتاب‌های تفسیری مثلاً محتوای کتاب‌های فلسفی ابن سینا انطباق کامل با محتوای کتاب‌های فلسفی شیخ اشراق ندارد و همچنین محتوای کتاب‌های ملاصدرا انطباق کامل با محتوای کتاب‌های فلسفی ابن سینا و شیخ اشراق ندارند. محتوای کتاب‌های عرفانی نیز انطباق کامل با یکدیگر ندارند و همچنین محتوای آن‌ها به صورت کامل با محتوای کتاب‌های فلسفی نیز منطبق نیستند؛ زیرا هر یک از کتاب‌های مزبور با روش خاص و دیدگاه مخصوص تدوین شده است که مخالف با روش و دیدگاه دیگری است؛ بنابراین، باید گفت محتوای کتاب‌های فلسفی و عرفانی نه تنها انطباق کامل با محتوای کتاب‌های تفسیری ندارند، بلکه محتوای آن‌ها با یکدیگر نیز کاملاً منطبق نیستند.

ثانیا محتوای کتاب های تفسیری نیز انطباق کامل با یکدیگر ندارند تا چه رسد به انطباق کامل محتوای آن ها با محتوای کتاب های فلسفی و عرفانی؛ دلیل این مدعا نیز روشن است؛ زیرا هر یک از کتاب های تفسیری با روش خاص و پیش فرض مخصوص تدوین شده است، مثلاً برخی از کتاب های تفسیری تفسیر روایی هستند و قرآن کریم بر اساس روایت تفسیر شده است مانند تفسیر البرهان (بحرینی)، تفسیر نور الثقلین (حویزی)، تفسیر صافی (فیض کاشانی) و مانند آن ها تفسیر روایی بر اساس منابع شیعی هستند. تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر دمشقی)، تفسیر طبری، تفسیر الدر المنثور (سیوطی) و مانند آن ها تفسیر روایی بر اساس منابع اهل سنت هستند.

برخی از تفاسیر از نوع تفسیر قرآن به قرآن هستند و هر آیه بر اساس آیات دیگر تفسیر شده است مانند تفسیر القرآن للقرآن (خطیب)، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه (صادقی تهرانی)، المیزان فی تفسیر القرآن (علامه طباطبایی) و مانند آنها.

برخی تفاسیر طبق مبانی کلامی تدوین شده اند مانند تفسیر کبیر (فخر رازی) که بر اساس مبانی کلامی اشعری پدید آمده است و تفسیر قاضی عبدالجبار که طبق مبانی معتزلی تحقق یافته است. برخی تفاسیر طبق مبانی فلسفی بوجود آمده است مانند تفسیر القرآن الکریم (ملا صدرا)، التفسیر الصوفی الفلسفی للقرآن الکریم و امثال آن ها. برخی تفاسیر بر اساس مبانی عرفانی تدوین شده اند مانند کشف الاسرار (خواجہ عبداللہ انصاری)، تفسیر عرفانی اشراق (نریمانی) و نظایر آن ها. برخی تفاسیر نکات ادبی و لغوی را مورد توجه قرار داده اند مانند الکشاف (زمخشری) تفسیر غرایب القرآن (ابن قتیبہ)، تفسیر غرایب القرآن (ابن ملقن) و امثال آن ها. از مباحث مزبور آشکار گردید که محتوای کتابهای تفسیری با یکدیگر انطباق کامل ندارند.

با توجه به مطالب یاد شده بصورت قطع می توان گفت محتوای کتاب های فلسفی و عرفانی انطباق کامل با محتوای کتاب های تفسیری ندارند، بلکه برخی محتوای آن ها ممکن است مطابق با برخی تفاسیر باشند و برخی دیگر مخالف.

معنای چهارم (فلسفه و عرفان پیروان حکمت متعالیه با محتوای کتاب های تفسیری مطابقت کامل دارند) نیز قابل پذیرش نیست زیرا اولاً فلسفه و علوم برهانی اختصاص به حکمت متعالیه ندارد؛ چرا که مدعای مورد نظر انطباق برهان و عرفان با قرآن است و مقصود از برهان فلسفه است؛ زیرا روش فلسفه، روش برهانی است و فلسفه از علوم برهانی بشمار می آید؛ ناگفته پیداست که روش برهان اختصاص به حکمت متعالیه ندارد و فلسفه مشاء و اشراق نیز روش برهان را به کار گرفته اند و از علوم برهانی بشمار می آیند.

ثانیا محتوای کتاب های پیروان حکمت متعالیه با یکدیگر انطباق کامل ندارند تا چه رسد به انطباق کامل آنها با محتوای کتاب های تفسیری؛ شاهد این مدعا این است که حاجی سبزواری و علامه طباطبایی که از پیروان حکمت متعالیه قلمداد میشوند و در این باره کتابها و تعلیقه های تدوین کرده اند و دیدگاه ملا صدرا را در مسائل متعدد نقد کرده اند. (محمد صدرالدین شیرازی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۳۳۶-۳۳۷، تعلیقه س.ره). (علامه طباطبایی، ۱۴۰۳، ص ۱۱۷ و ۱۲۰).

ثالثاً برخی مفسران مبانی حکمت متعالیه را از اساس قبول ندارند و کتاب های تفسیری خود را بر اساس ظواهر قرآن و روایات تدوین کرده اند، روشن است که مطابقت اینگونه تفاسیر و امثال آن با محتوای کتاب های فلسفی پیروان حکمت متعالیه امکان پذیر نیست.

حاصل آنکه نه تنها مطابقت کتابهای فلسفی و عرفانی پیروان حکمت متعالیه با محتوای کتابهای تفسیری مشکل بوده و قابل اثبات نیست بلکه خلاف آن به مراتب آسانتر و آشکارتر بوده و به راحتی قابل اثبات است.

معنای پنجم (استدلال های فلسفی مبتنی بر بدیهی و کشف و شهود رحمانی انطباق کامل با محتوای کتاب های تفسیری دارند (نیز قابل پذیرش نیست ؛ دلیل این مطلب را در قالب قیاس منطقی به صورت زیر می توان بیان کرد : استدلال های فلسفی مبتنی بر بدیهی و کشف و شهود رحمانی، مطابق با واقع و محفوظ از خطا و اشتباه هستند ؛ تفسیرهای قرآنی که از سوی مفسران پدید آمده اند محفوظ از خطا و اشتباه نیستند ؛ پس استدلال های فلسفی مبتنی بر بدیهیات و کشف و شهود رحمانی غیر از از تفسیر های قرآنی هستند و انطباق کامل با تفسیر های مزبور ندارند

دلیل مقدمه اول روشن است ؛ زیرا در این مقدمه به دو مطلب اشاره شده است :

(۱) استدلال های فلسفی مبتنی بر بدیهی محفوظ از خطاست؛

(۲) کشف و شهود رحمانی مصون از اشتباه است . وجه مطلب اول این است که اولاً گزاره های بدیهی همانگونه که از اسمش پیداست تصدیق و تطابق آنها با واقع یک امر روشن است و نه تنها نیاز به استدلال ندارند ، بلکه استدلال را نمی پذیرند ؛ زیرا اگر نیاز به استدلال داشته باشند و استدلال را بپذیرند بدیهی نخواهد. ثانیاً اگر در چنین برهانی خطا راه یابد، اثبات اصول عقاید دینی با مشکل مواجه می شود؛ پس مطابقت گزاره های بدیهی با واقع و محفوظ بودن آن ها از خطا و اشتباه یک امر روشن است؛ از طرف دیگر، استدلال های که به بدیهی منتهی می شوند در مطابقت با واقع و تصدیق کردن آنها، محکوم به احکام بدیهی هستند؛ بنابراین به صورت قطع می توان گفت همانگونه که گزاره های بدیهی مطابق با واقع و محفوظ از خطا هستند استدلال هایی که به بدیهی منتهی می شوند نیز چنین هستند.

دلیل مطلب دوم نیز آشکار است زیرا کشف و شهود رحمانی از طریق عنایت ویژه ی الهی و رحمت خاصه ی او به بندگان خاصش پدید آمده است ، ناگفته پیداست چیزی که منسوب به عنایت و رحمت الهی باشد خطا و اشتباه در آن راه ندارد.

دلیل مقدمه دوم نیز واضح است؛ زیرا تفسیر های قرآنی را انسان های غیر معصوم تدوین کرده است و افعال انسان های یاد شده محفوظ از خطا و اشتباه نیستند، در حالی که معلوم شد استدلال های فلسفی مبتنی بر بدیهی و کشف و شهود رحمانی محفوظ از هر گونه خطا و اشتباه هستند؛ بنابراین، می توان گفت محتوای کتاب های تفسیری انطباق کامل با مسایل فلسفی منتهی به بدیهی و کشف و شهود رحمانی ندارند.

معنای ششم (استدلال های فلسفی مبتنی بر بدیهی و کشف و شهود رحمانی با محتوای واقعی قرآن کریم تطابق کامل دارند) فی نفسه قابل پذیرش بوده و انکار ناپذیر است؛ اما فلسفه و عرفان اسلامی اعم از همه آن ها یا خصوص فلسفه و عرفان پیروان حکمت متعالیه به صورت کامل مصداق این معنا نیستند ، بلکه برخی مسایل آنها ممکن است مصداق معنای مزبور باشند و برخی دیگر مصداق آن نباشند ؛ بنابراین، در اینجا دو امر باید بررسی شود:

(۱) تطابق کامل استدلال های فلسفی مبتنی بر بدیهی و کشف و شهود رحمانی با محتوای واقعی قرآن کریم ؛

(۲) عدم صدق معنای ششم بر تلك مسائل فلسفه و عرفان اسلامی اعم از همه آن ها یا خصوص فلسفه و عرفان پیروان حکمت متعالیه .

با توجه به مطلب قبلی، دلیل امر اول تا حدودی آشکار است: زیرا از مطلب مزبور معلوم شد، همان گونه که محتوای واقعی قرآن کریم محفوظ از خطا و اشتباه است استدلال های عقلی منتهی به بدیهی و کشف و شهود رحمانی نیز چنین هستند و این سه امر مطابقت کامل با یکدیگر دارند و از نتیجه واحد برخوردارند.

در اینجا ممکن است این پرسش مطرح شود که چگونه می توان امر اول را درست دانسته و مورد پذیرش قرارداد؟ کسی می تواند تطابق سه امر مزبور را بپذیرد که از طریق کشف و شهود رحمانی و از راه قرآن کریم و از طریق برهان واقعی و منتهی به بدیهی مراد واقعی خداوند را درک نوده و به نتیجه واحد رسیده باشد، در غیر این صورت تطابق آنها چگونه قابل پذیرش است؟

در پاسخ باید گفت اثبات تطابق این سه امر منحصر به آن نیست که خود شخص به نتیجه آنها رسیده باشد بلکه تطابق آنها از طریق عقل نیز اثبات پذیر است. این طریق بر دو مقدمه زیراستوار است:

۱. حقیقت و واقعیت یکی بیش نیست.

۲. همان گونه که قبلا آشکار گردید، سه منبع شناختی؛ یعنی وحی الهی، کشف و شهود رحمانی، و برهان عقلی مبتنی بر بدیهی، خطا ناپذیرند و از طریق هر یک از آنها واقعیت همان گونه که هست کشف می شود؛ از طرف دیگر، واقعیت و حقیقت یکی بیش نیست. پس نتیجه سه امر مزبور یکی خواهد بود و مراد از مطابقت همین است.

در امر دوم چند فرض به صورت زیر متصورند:

(۱) تمام مسائل فلسفی فیلسوفان اسلامی بر بدیهیات استوار هستند و همه مکاشفات عارفان مسلمان از سنخ کشف و شهود رحمانی می باشند؛

(۲) همه مسائل فلسفی پیروان حکمت متعالیه منتهی به بدیهی می گردند و همه مکاشفات آنان از نوع کشف و شهود رحمانی هستند؛

(۳) برخی مسائل فلسفی فیلسوفان اسلامی مبتنی بر بدیهی بودند و برخی مسائل عرفانی عارفان مسلمان از سنخ کشف و شهود رحمانی می باشند؛

(۴) برخی مسائل فلسفی پیروان حکمت متعالیه بر بدیهی استوار هستند و برخی مسائل عرفانی آنان از نوع کشف و شهود رحمانی می باشند.

به نظر میرسد فرض اول و دوم پذیرفتنی نیستند؛ زیرا با توجه به اینکه مسائل فلسفی مبتنی بر بدیهی و مکاشفات رحمانی، دقیقا مطابق با محتوای واقعی قرآن کریم هستند، باید گفت براساس احتمال اول همه مسائل فلسفه ی اسلامی و همه ای مسائل عرفانی عارفان مسلمان دقیقا منطبق با محتوای واقعی قرآن کریم هستند و طبق فرض دوم همه مسائل فلسفی و عرفانی پیروان حکمت متعالیه دقیقا منطبق با محتوای واقعی قرآن کریم هستند؛ روشن است که مطلب یاد شده قابل پذیرش نیست؛ زیرا اولاً انسانهای غیر معصوم نمی توانند ادعا کنند به اینکه تمام دیدگاههای فلسفی و عرفانی من دقیقا مطابق با قرآن و محفوظ از هرگونه خطا و اشتباه هستند؛ زیرا چنین ادعایی اختصاص به انسان معصوم دارد و فلاسفه اسلامی ادعای عصمت ندارند.

ثانیا اختلاف فلاسفه اسلامی و عارفان مسلمان با یکدیگر در برخی مسائل جای هیچ گونه تردیدی نیست با وجود چنین اختلافی، انطباق همه دیدگاههای فلسفی و عرفانی با قرآن کریم بی معنا است.

به بیان دیگر قبلاً معلوم شد که دیدگاههای فلسفی و عرفانی که در ضمن کتابهای فلسفی و عرفانی تحقق یافته اند نه تنها انطباق کامل با قرآن کریم ندارند بلکه انطباق کامل با یکدیگر نیز ندارند و این مطلب حاکی از این است که همه ای مسائل فلسفی و عرفانی یاد شده دقیقاً مطابق با واقع و منطبق بر قرآن کریم نیستند. اثل

فرض سوم و چهارم يك امر معقول بوده و قابل پذیرش است؛ زیرا می توان گفت هیچ يك از مسائل فلسفی فیلسوفان اسلامی یا هیچ از مسائل فلسفی پیروان حکمت متعالیه مبتنی بر بدیهی نیستند و نیز نمی توان گفت تمام مسائل عرفانی عارفان مسلمان یا تمام مسائلی عرفانی حکمت متعالیه از القائنات شیطانی و تخیلات نفسانی ناشی شده اند.

ممکن است گفته شود که پیروان حکمت متعالیه ادعا ندارند که همه مسائل فلسفی و عرفانی که از طریق فیلسوفان مسلمان و عارفان اسلامی پدید آمده اند محفوظ از خطا و اشتباه بوده و مطابق با قرآن کریم هستند، بلکه مقصود آنان از مطابقت فلسفه و عرفان با قرآن کریم مطابقت برخی مسائل فلسفی و عرفانی هستند؛ یعنی مراد این است که تنها مسائل فلسفی که بر بدیهیات استوار هستند و مسائل عرفانی که از طریق کشف و شهود رحمانی پدید آمده اند انطباق کامل با قرآن کریم دارند.

به نظر می رسد که پذیرفتن این مطلب نیز قابل تأمل است؛ زیرا اولاً ظاهر ادعای پیروان حکمت متعالیه این است که طبیعت فلسفه و عرفان با قرآن کریم مطابقت دارند؛ یعنی از ادعای پیروان حکمت متعالیه استظهار می شود که طبیعت فلسفه و عرفانی که در ضمن هر مسئله تحقق یابند مطابق با قرآن کریم هستند؛ بنابراین، انطباق برخی مسائل فلسفی و عرفانی با قرآن کریم با ظاهر ادعای پیروان حکمت متعالیه سازگار نیست.

ثانیاً تشخیص آن دسته از مسائل فلسفی و عرفانی که مطابقت با قرآن کریم دارد بسیار مشکل است؛ زیرا با توجه به اینکه همه مسائل فلسفی و عرفانی با قرآن کریم تطابق ندارد، از کجا می توانیم تشخیص بدهیم که فلان مسئله مطابق با قرآن کریم است و فلان مسئله مطابق نیست؟ معیار و ملاک برای تشخیص مسئله مطابق با قرآن کریم از غیر آن چیست؟ بدون تردید هیچ معیار و ملاکی برای تشخیص مزبور نیست؛ زیرا اگر ملاکی برای این امر وجود داشته باشد و فیلسوفان و عارفان مسلمان از طریق ملاک یاد شده مسائل فلسفی و عرفانی مطابق با قرآن کریم را از غیر آن تشخیص دهند و بگویند این دسته از مسائل مطابق با قرآن کریم است و دسته دیگر مخالف با آن، بدون تردید مسائل مخالف با قرآن کریم را کنار می گذارند و در کتاب های خود به عنوان مسائل فلسفی و عرفانی یادآور نمی شوند؛ زیرا ترویج مسائلی که بصورت مشخص مخالف با قرآن کریم هستند از سوی هیچ يك از عالمان مسلمان تحقق نمی یابد.

ثالثاً مطابقت مسائل فلسفی و عرفانی یاد شده با قرآن کریم محل بحث نیست زیرا مخالفان فلسفه و طرفداران تفکیک نیز معتقدند به اینکه مسائل فلسفی منتهی به بدیهی و مسائل عرفانی که از طریق کشف و شهود رحمانی پدید آمده اند مطابق با قرآن کریم هستند؛ آنان این مطلب را با بیان های مختلف و در جاهای متعدد یادآور شده اند. از باب نمونه موارد زیر را یادآور می شویم:

نه عقل فی حد نفسه اشکال دارد، نه شهود و کشف عرفانی و نه در وحی جای شک و شبهه برای کسی هست، اما اشکال برهان فلسفی، خلط داده ها و ادراکات غیر عقلی است و مشکل شهود عرفانی خلط شهود است با اوهام و خیالات و اضطرابات احلام. پس

اگر عقل در جایگاه خود مورد استفاده قرار گیرد و رحمانی بودن کشف عرفانی هم احراز شود، هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد.... پس مطلبی که به حق عقلی یا شهود واقعی باشد، هیچ‌گاه با وحی در تعارض نخواهد شد. (سیدان، ۱۳۹۱: ۴۵-۴۴)

پس اگر عقل در حد خود به مطلبی حکم کند، در آن موضوع وحی هیچ‌گاه مخالف آن نخواهد بود. (همان، ۱۳۹۱: ۵۱)

در بررسی روش فهم صحیح معارف و حیانی روشن شد که میان درک عقلی و معارف صحیح و حیانی هیچ‌گاه اختلاف وجود ندارد. (همان، ۱۳۹۱: ۵۲)

بدیهی است که عقل خطا نمی‌کند و اگر عقل که میزان درک مطالب است، خطا کند، میزانی برای شناخت صحیح از ناصحیح و حق و باطل نخواهیم داشت... ولی عاقل به خاطر علل مختلف... اشتباه می‌کند. (سیدان، ۱۳۹۶: ش ۶)

اما در خصوص تطابق، منظور این است: آنجا که عقل انسانی مطلبی را می‌فهمد، هرگز با آنچه وحی فرموده، تضاد ندارد و محال است آنچه عقل می‌فهمد، با توجه به «إِنَّ لِلَّهِ حُجَّتَيْنِ» متضاد درآید. (همو، ۱۳۸۸: ۷۰-۶۹)

در جای دیگر گفته شده تمام طرفداران مکتب تفکیک معتقدند که مدرکات عقلی به معنای حقیقی آن و معارف صحیح و حیانی، با یکدیگر تطابق دارند:

هیچ یک از طرفداران مکتب تفکیک قائل نیستند که عقل با وحی مخالف است... آنچه که بنده به مکتب تفکیک و جامع بر بیانات تفکیکی‌ها نسبت داده‌ام، اصطلاح تازه‌ای است و در گذشته هم از این کلمه استفاده نشده است؛ چون در ارتباط با مسئله عقل هیچ تفکیکی نگفته است عقل با وحی تضاد دارد بلکه آن‌ها اصرار می‌ورزند که عقل نیز همچون وحی واقع را نشان می‌دهد... در هر حال... عرض بنده این بود که عقل با وحی در عین تمایز، تطابق دارد. هیچ یک از افرادی که به این اندیشه منتسب‌اند، نگفته‌اند که عقل با وحی در تضاد است... پس آنچه من گفتم، در ارتباط با کل طرفداران مکتب تفکیک است که هیچ کدام نه عقل را متضاد با وحی نمی‌دانند بلکه با توجه به خصوصیتی که عرض شد، منطبق با وحی می‌دانند. (همان: ۱۰۶-۱۰۵)

بنده به نمایندگی از مکتب تفکیک در اینجا حضور دارم، لذا حق دارید بگویند تنها در خصوص این مکتب سخن گفته شود. سخن بنده در باب این مکتب این است که همه آنان هیچ‌گاه نگفته‌اند عقل با وحی تضاد دارد. (همان: ۱۰۹)

با توجه به سخنان مخالفان فلسفه و طرفداران تفکیک آشکار می‌شود که براساس دیدگاه آنان تطابق برهان عقلی مبتنی بر بدیهی و کشف و شهود رحمانی با قرآن کریم امر مسلم است؛ زیرا طبق سخنان آنان همانگونه که وحی قرآنی محفوظ از خطا و اشتباه است برهان عقلی حقیقی و کشف و شهود رحمانی نیز چنین است؛ دلیل این مدعا از نظر آنان اینست که عقل تنها منبعی است که شناخت صحیح را از ناصحیح تشخیص می‌دهد و چنین منبعی که میزان شناخت حق از باطل و صحیح از ناصحیح است خطا و اشتباه در آن راه ندارد؛ بنابراین، عقل هیچ‌گاه خطا نمی‌کند، بلکه عاقل بخاطر خلط ادراکات غیر عقلی با ادراکات عقلی دچار خطا و اشتباه می‌شود و همچنین کشف و شهود رحمانی که از نفحات و فیوضات الهی بوده و از رحمت او نشأت گرفته است هرگز خطا و اشتباه نمی‌کند، بلکه عارف و کاشف به خاطر خلط خیالات نفسانی و اوهام شیطانی با کشف و شهود رحمانی گرفتار خطا و اشتباه می‌شود. با توجه به آنچه که یادآوری شد آشکار گردید که مطابقت آن دسته از مسائل فلسفی مبتنی بر بدیهی هستند و آن دسته مسائل عرفانی که از طریق کشف و شهود رحمانی پدید آمده‌اند با قرآن کریم اساساً محل بحث نیست زیرا موافقان و

مخالفان فلسفه و عرفان آن را پذیرفته اند. حاصل آنکه معنای ششم را از هر جهت بررسی کنیم و به هر نحوی در نظر بگیریم قابل پذیرش نیست.

نتیجه

از آنچه در این نوشتار بررسی شد مطالب زیر بدست آمد:

۱. درباره کشف معارف دینی و نقش معارف بشری غیر دینی در آن، دیدگاه های گوناگون پدید آمده اند. طبق برخی دیدگاهها معارف بشری غیر دینی هیچ نقشی در کشف معارف دینی ندارند، براساس دیدگاه دیگر همه معارف بشری در این مسئله موثر هستند و برخی از دیدگاهها بر جدایی معارف فلسفی و عرفانی از معارف قرآنی و دینی تاکید دارد.

۲. دیدگاه حکمت متعالیه که موضوع این نوشتار را تشکیل میدهد اتحاد قرآن، برهان (فلسفه) و عرفان را مورد توجه قرار داده است، از سخنان پیروان حکمت متعالیه دوگانه تعبیر استفاده می شوند:

الف) اتحاد و این همانی فلسفه و عرفان با قرآن؛

ب) مطابقت فلسفه و عرفان با قرآن.

۳. براساس تعبیر اول نظریه مزبور پذیرفتنی نیست؛ اما نسبت به تعبیر دوم دست کم شش احتمال یا معنا متصور بودند و از مجموع آنها مطالب زیر بدست آمدند:

یک) دیدگاه های فلسفی فیلسوفان مسلمان اعم از مشاء، اشراق و متعالیه و دیدگاه های عرفانی عارفان اسلامی، به صورت کامل با محتوای واقعی قرآن کریم مطابقت ندارند.

دو) دیدگاه های فلسفی و عرفانی خصوص پیروان حکمت متعالیه انطباق کامل با محتوای واقعی قرآن کریم ندارند.

سه) دیدگاههای فلسفی فیلسوفان اسلامی اعم از مشاء، اشراق و متعالیه و دیدگاه های عارفان مسلمان با تفسیر های قرآن کریم که از سوی مفسران اسلامی پدید آمده اند انطباق کامل ندارند، یا دست کم انطباق مزبور قابل اثبات نیست.

چهار) دیدگاه های فلسفی و عرفانی خصوص پیروان حکمت متعالیه انطباق کامل با تفسیرهای قرآنی ندارند یا دست کم انطباق مزبور قابل اثبات نیست.

پنج) استدلال های فلسفی مبتنی بر بدیهی و کشف و شهود رحمانی انطباق کامل با تفسیرهای قرآنی مفسران اسلامی ندارند.

شش) استدلال های فلسفی مبتنی بر بدیهی و کشف و شهود رحمانی انطباق کامل با قرآن کریم دارند، لکن عموم فلسفه اسلامی و کشف و شهود عرفانی عارفان مسلمان همچنین خصوص فلسفه و عرفان پیروان حکمت متعالیه به صورت کامل مصداق استدلال های فلسفی مزبور و کشف و شهود یاد شده نیستند.

منابع

۱. صدرالدین شیرازی، محمد، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، ج ۸، چاپ سوم، دار احیاء التراث، بیروت، ۱۴۱۹ق.
۲. صدرالدین شیرازی، محمد، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، ج ۷، چاپ سوم، دار احیاء التراث، بیروت، ۱۴۱۹ق.
۳. صدرالدین شیرازی، محمد، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، ج ۲، چاپ سوم، دار احیاء التراث، بیروت، ۱۴۱۹ق.
۴. صدرالدین شیرازی، محمد، الشواهد الربوبیه، با تصحیح و تعلیق و مقدمه سید جلال الدین آشتیانی و با حواشی ملاهادی سبزواری، چاپ دوم، مرکز نشر دانشگاهی، مشهد، ۱۳۶۰ ش.
۵. طباطبائی، سید محمد حسین، علی و فلسفه الهی، ترجمه سید ابراهیم سید علوی، چاپ سوم، انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۷۴ ش.
۶. طباطبائی، سید محمد حسین، شیعه در اسلام، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۲ ش..
- طباطبائی، سید محمد حسین، تعلیقات علی الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، تحقیق احسان کرمانشاهی، چاپ اول، انتشارات زاکر، ۱۴۰۳ ش.
۷. حسن زاده آملی، حسن، قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند، چاپ دوم، انتشارات قیام، قم، ۱۳۷۴ ش.
۸. حکیمی، محمدرضا، مکتب تفکیک، چاپ یازدهم، انتشارات دلیل ما، تهران، ۱۳۹۳ ش.
۹. حکیمی، محمدرضا، مقام عقل، چاپ سوم، انتشارات دلیل ما، قم، ۱۳۹۱ ش.
۱۰. سروش، عبدالکریم، قبض و بسط تنوریک شریعت، چاپ سوم، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران، ۱۳۷۳ ش.
۱۱. اصفهانی، میرزا مهدی، ابواب الهدی، تحقیق حسن جمشیدی، چاپ دوم، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۶ ش.
۱۲. اصفهانی، میرزا مهدی، مصباح الهدی (به ضمیمه اعجاز القرآن)، چاپ اول، بوستان کتاب، ۱۳۸۷ ش.
۱۳. سیدان، سید جعفر، توحید از نگاه وحی، فلسفه و عرفان، چاپ اول، انتشارات دلیل ما، قم، ۱۳۹۱ ش.
۱۴. سیدان، سید جعفر، نسبت عقل و وحی از نظر فلسفه و مکتب تفکیک، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۸۸ ش.
۱۵. سیدان، سید جعفر، دو پرسش از آیت الله سیدان، گاهنامه فرهنگی داخلی نورالصادق علیه السلام، شماره ۶ دی ماه ۱۳۹۶ ش.
۱۶. عارفی محمد اسحاق، (۱۳۹۱) تحلیل و نقد دیدگاه ملاصدرا درباره معاد جسمانی، آموزه های فلسفی، شماره ۵۰، ۱۰-۸۰.
۱۷. موسوی بایگی، سید محمد؛ عارفی، محمد اسحاق شیرداغی؛ مغربی محمد (۱۳۹۸) معاد جسمانی از دیدگاه امام خمینی و علامه طباطبائی، آموزه های فلسفی، ۱۴ (۲۵)، ۱۷۳-۱۸۶.